

مدیرکل فرهنگ و ارشاد اسلامی استان کرمان از برنامه‌ریزی برای برگزاری رویداد تجلیل از نامداران فرهنگ و هنر به‌منظور پاسداشت مقام هنرمندان برجسته و پیشکسوتان استان کرمان با مشارکت صندوق اعتباری هنر در زمستان امسال خبر داد و گفت: «در استان کرمان در حاشیه مراسم مختلف از پیشکسوتان فرهنگ و هنر تقدیر می‌شود اما به دنبال برگزاری رویداد قابلی خاص برای تجلیل از پیشکسوتان بوده‌ایم و رویداد ما ایجاد قاب‌هایی متعدد برای تقدیر از پیشکسوتان و همچنین هنرمندان برجسته جوان است.» محسن روحی بر توجه به اهالی فرهنگ و هنر در زمان حیات تأکید کرد و افزود: «برنامه‌ریزی‌های استانی برای بزرگداشت و تقدیر از اهالی فرهنگ هنر در دو قالب خاص و ویژه پیشکسوتان و همچنین هنرمندان جوان برجسته در حال انجام است و براساس پیش‌بینی‌های انجام شده این مراسم به‌صورت مستمر در یک بازه زمانی خاص رقم می‌خورد.»

سخن تازه
پادمان
شماره ۷۷۱
۲۹ آذر ۱۴۰۲

هم‌زمان با شب چله، کتاب «شب یلدا» به نویسندگی زنده‌یاد احمد رضا احمدی و تصویرگری محمدعلی بنی‌اسدی از تولیدات کانون پرورش فکری بازنشر شد. «شب یلدا» داستانی نوجوانی است که در این شب به خواب می‌رود و در خواب دنیاها متفاوتی را تجربه می‌کند. در بخشی از این کتاب می‌خوانیم: «گل شدم، گل لادن، گل داوودی، گل میخک، گل بنفشه، گل اطلسی، گل لاله، گل شیپوری، گل نسترن، گل ارغوان، گل شقایق و گل شدم با رنگ‌های جورواجور، با شکل‌های مختلف و عطرها گوناگون» احمدی در این کتاب برداشت آزادی از شب یلدا داشته است و در روایت خود، ماجراها را به مفهوم اصلی این شب یعنی پایان تاریکی گره زده است.

کتاب «شب یلدا»
احمد رضا احمدی
بازنشر شد

یادبودی برای استوار میهن‌خواه!

استواری استوار

گروه شهر

در هفتاد کیلومتری جاده سیرجان-شیراز با فاصله کمی از جاده، درست سمت راست مسیر، مزار نیک مردی قرار دارد که حدود ۶۰ سال پیش جانش را برای همسفران و همشهریان گذاشت. هنوز سنگ مزار غریبانهاش در دو راهی شیراز و گل‌گهر وجود دارد و شاید برای خیلی از همشهریان سوال شده باشد که ماجرای دفن یک نفر در دو راهی شیراز و گل‌گهر چیست؟ در هفته‌های گذشته تصویری از یکی از صفحات نسخه‌ای قدیمی از نشریه سخن‌تازه در فضای مجازی بازنشر می‌شد که متعلق به سال ۱۳۹۰ بود و در توصیف واپسین روزهای یک نیک‌مرد سیرجانی نوشته شده است. در شماره ۲۶۲ سخن‌تازه که در صفحه ۶ خود به قلم ناصر صبحی، گفت و گویی شده بود با دختر استوار مرحوم میهن‌خواه. موضوع گفت‌وگو درباره‌ی سرنوشت استوار اصغر میهن‌خواه بود.

میهن‌خواه اصالتی کرمانی داشت اما از عمادآباد سیرجان همسر اختیار کرده بود و به نوعی سیرجانی شده بود. عنوان خانوادگی‌اش بچاقچی‌زاده بوده اما به خاطر عرق ملی که روی هویت ایرانی داشته، نام خانوادگی‌اش را به میهن‌خواه تغییر می‌دهد. برای شنیدن خاطره‌ی آخرین ساعت‌های زندگی استوار به سراغ محمدحسین سالمی پاریزی می‌رویم. او بازنشسته‌ی آموزش و پرورش است و بیشتر از هشتاد سال دارد. سالمی یکی از همسفران استوار میهن‌خواه بوده است.

به روایت وی اتوبوس با راننده‌ای آذری کرایه‌ی سیرجانی‌هایی بوده که از زیارت

دوره برمی‌گشتند. زیارت دوره در قدیم به زیارتی می‌گفتند که طی آن زائر یا زائران مسیر مشهد و قم و شیراز را برای زیارت بی در پی امام رضا(ع) و خواهر و برادرش گذر می‌کرده‌اند.

تابستان گرم ۱۳۴۳ اتوبوسی پر از مسافر از شیراز به مقصد سیرجان حرکت می‌کند. در آن زمان در محور نیریز به سیرجان خبری از جاده‌ی آسفالت نبوده و مسیر بدون کوچکترین نشانه‌ی راهنمایی و خاکی و شوشه بوده است. استوار میهن‌خواه رئیس پاسگاه نیریز بود و در نیریز سوار این اتوبوس می‌شود.

اتوبوس وقتی قصد بیرون شدن از نیریز را داشت که غروب شده بود و جیبی تازه را دیده از سیرجان هشدار داده بود که شب به خاطر تاریکی ممکن است راه گم کنند چنانچه جیب‌سواران راه را در روز گم کرده بودند و با بدبختی به نیریز رسیده بودند اما به خاطر نزدیکی نیریز به سیرجان و اینکه استوار می‌گفت راه را بلد است، مسافران خسته از راه به راننده می‌گویند راه بیفتد تا زودتر به منزل برسند. حتی به خاطر نزدیکی راه کوتاه نیریز تا سیرجان، مسافران همراه خود آب برنمی‌دارند. مسیر جاده از روی خط و رد به جا مانده از کامیون‌ها و اتوبوس‌ها مشخص می‌شده است اما انگار در تاریکی شب راننده بخشی از مسیر را وارد فرعی شده تا این که در هفتاد کیلومتری سیرجان ماشین در خاک و لای

مسیر می‌تپد و گیر می‌کند. به روایت سالمی با تلاش مسافران و هل دادن و تقایلی شبانه اتوبوس درمی‌آید اما وقتی دور می‌زند تا مسیر اشتباه آمده را برگردد دوباره در همان جای قبلی می‌تپد! این بار مسافران خسته اشتباهی مهلک می‌کنند و به راننده می‌گویند که خسته‌ایم. در

خنکای نسیم شبانه کویر می‌خوانند. از سر خستگی دیروقت بیدار می‌شوند و درست وقتی که آفتاب چله‌ی تیر تابستان بالا آمده بود بی‌رمق، هرچه می‌کوشند چرخ اتوبوس را از شن و خاک بیرون بیاورند، موفق نمی‌شوند. همه‌ی مردان وزنان و به خصوص بچه‌ها در گرمای سوزان تشنه شده بودند. سالمی تعریف می‌کند که خودش و اهل و عیالش هشت نفری می‌شدند و هیچ نوع آب و نوشیدنی و هندوانه‌ای هم همراه نداشته‌اند.

با اینکه سایه اتوبوس برای نشستن بود اما باز هم در گرمای سوزان کویر گزنده و کشنده می‌نمود. آن زمان به ندرت ماشین دیگری از آن مسیر می‌گذشته چون مسیر اصلی‌ی وجود نداشت و نیریز تا سیرجان پر از مسیرهای فرعی بود اما با این وجود گروه مدتی را به امید رد شدن ماشینی دیگر معطل می‌مانند و ناچار از آب رادیاتور ماشین استفاده می‌کنند. در این میان استوار میهن‌خواه برای نجات گروه و یافتن آب یا کمکی از آن‌ها جدا می‌شود و به گروه می‌گوید تلمبه‌ی انصاری همین نزدیکی‌ها باید باشد، به آنجا می‌روم. پس از مدتی وقتی خبری از استوار نمی‌شود، دو نفر از بین قوی‌ترهای گروه در راه ماندگان



پیدا کرده باشد. اما تشنگی و گرمای کشنده خورشید سوزان تابستان اجازه نداده بود استوار به آبادی یک تلمبه و چاه آب برسد.

پس از رسیدن مسافران به سیرجان و مطلع شدن پاسگاه سیرجان خودرویی از سیرجان و هلی‌کوپتری از کرمان به جست‌جو می‌روند. گروه جست‌وجو پاره‌های لباس نظامی استوار را روی یک بوته‌ی خار می‌بینند و گویی استوار سعی داشته اینگونه ردی از خود به جا بگذارد. در نهایت تن آفتاب خورده و بی‌جان مرحوم استوار میهن‌خواه پیدا می‌شود درحالی که زیر آن آفتاب چند روزی از مرگش گذشته بود. ناچار او را در همان محل که از تشنگی جان سپرده بود به خاک می‌سپارند. در همین باره، بهرام شهیازی دیگر همشهری سیرجانی نیز که آن روزها جوان بوده و از مسافرت تهران به شیراز آمده بوده و حالا کهنسالی جهانبوده است، خاطره‌ی خود را درباره‌ی مرحوم میهن‌خواه اینگونه می‌گوید: شهیازی می‌گوید: وقتی هنگام سوار شدن به اتوبوس چشمم به استوار میهن‌خواه افتاده، مردی میانسال با جذب و مقتدر یافته که یونیفرم نظامی‌اش براننده‌ی شخصیت

بوقارش بوده. بهرام شهیازی از استوار به عنوان الگوی مردانگی و ایثار یاد می‌کند. گویا مرحوم استوار پیش از مرگ روی کاغذی شرح واقع کرده و از همسفرانش رفع هرگونه اتهام کرده و همچنین خطاب به همسرش نوشته بود: «نور چشم عزیزم می‌خواستم خدمت تان برسم که اجل مهلت نداد.» جا دارد بر مزار این نظامی وظیفه‌شناس بنای یادبودی همراه با سرگذشت او جهت آشنایی رهگذران ایجاد شود.

درحالی که در راه ماندگان ناامید شده و برخی‌شان به گریه و زاری افتاده بودند، نور چراغ کامیون برق امیدشان می‌شود. مسافران به قطروبی می‌رسند و شروع می‌کنند از آب قنات قطروبی خوردن و کدخدای قطرو میزبان‌شان می‌شود و آنان را با خود به خانه‌شان می‌برد. به گفته‌ی سالمی مسافران در همان قطرو شرح ماقع گم‌شدن استوار میهن‌خواه را به پاسگاه قطرو می‌دهند که پاسگاه آنجا ابراز امیدواری می‌کند این نظامی راه خودش را

پس از لختی انتظار تصمیم می‌گیرند از روی رد به جا مانده از اتوبوس به عقب برگردند تا اینگونه نه در بیابان گم شوند و هم ناجی‌ئی بیابند. آن‌ها از این رد ده فرسخ می‌روند تا پای‌شان تاول می‌زند و از بخت خوش به کامیونی گذری برخورد می‌کنند که بار گندم داشته و نام راننده‌ی سیرجانی آن رضا سالاری بوده. او را نگه می‌دارند و قصه را می‌گویند هرچند راننده هم باورش نمی‌شده و شک داشته اما با اکراه و با راهنمایی آن دو برای نجات می‌آید.

شب یلدا مبارک

شرکت سنگ آهن کهنساز زمین (سهامی عام) روابط عمومی و امور بین الملل

شب یلدا شب فروکیان است
نشان از سنت ایرانیان است

یلدا مبارک

روابط عمومی شرکت کهنساز سیرجان

شب یلدا مبارک

یلدا یعنی بهانه‌ای بزرگ در کنار هم شاد بود

روابط عمومی شرکت فرآوری مس در حثان تخت‌گنبد